

تاریخ ایران

و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان

گوتشمید، آلفرد، ۱۸۳۱-۱۸۸۷،
تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان / آلفرد فن
گوتشمید؛ ترجمه کیکاووس جهانداری. - تهران: ققنوس، ۱۳۷۹.
ISBN: 978-964-311-245-5
۲۱۵ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا
چاپ قبلی: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶ = ۱۳۵۶.
۱. ایران - تاریخ - سلوکیان، ۳۲۳-۲۴۹ ق.م. ۲. ایران - تاریخ - اشکانیان، ۲۴۹ ق. -
م ۲۲۶
الف. جهانداری، کیکاووس، ۱۳۰۲ - .ب. عنوان.
۲ ت ۲۳۳/گ DSR ۹۵۵/۰۱۹۱
۱۳۷۹
م ۷۹-۵۲۵۵ کتابخانه ملی ایران

تاریخ ایران

و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان

آلفرد فن گوتشمید

ترجمه کیکاوس جهانداری

این کتاب ترجمه‌ای است از:

**GESCHICHTE IRANS
UND SEINER NACHBARLÄNDER**

von

*Alexander dem Grossen
bis zum Untergang der Arsaciden*

von

Alfred von Gutschmid



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری
شماره ۱۰۷، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶



با همکاری شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

* * *

آلفرد فن گوتشمید

تاریخ ایران

و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان

ترجمه کیکاووس جهانداری

چاپ پنجم

۱۱۰۰ نسخه

زمستان ۱۳۸۸

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۵-۲۴۵-۳۱۱-۹۶۴-۹۷۸

ISBN: 978-964-311-245-5

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۴۸۰۰ تومان

فهرست

۷	مقدمهٔ چاپ دوم - یادداشت مترجم
۹	شرح حال مؤلف
۱۹	مقدمهٔ نولدکه
۲۳	۱. دورهٔ مقدونی
۱۰۱	۲. دورهٔ اشکانی
۱۹۸	نمایه

مقدمهٔ چاپ دوم

چاپ دوم این کتاب با تغییرات و تصحیحاتی که همه مرهون دقت و اصابت نظر دوست فرزانه نویسندهٔ این سطور دکتر مهرداد بهار است اینک در دسترس علاقه‌مندان به تاریخ ایران قرار می‌گیرد. مترجم سپاسگزاری از ایشان را وظیفهٔ خود می‌شمارد. ک.ج.

یادداشت مترجم

کتاب «تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر کبیر تا انقراض اشکانیان» پس از مرگ گوٹشمید مؤلف نامدار آن به طبع رسید. گوٹشمید هنوز اثر خود را به صورت نهایی برای طبع آماده نکرده بود و به همین دلیل اسلوب تحریر آن یک‌دست و خالی از تعقیدات نیست. مترجم همه جا کوشیده است تا از متن نویسنده انحرافی نجوید؛ تنها به علت آن‌که در متن، کلمات و گاه جملاتی به خط یونانی بود آن را به دقت به حروف لاتینی برگرداند. کلمات چینی، طخاری و از آن قبیل را که به هیچ وجه از تلفظ صحیح آن‌ها اطلاعی ندارد به تبعیت از متن به خط فارسی درآورده، اما در همه حال عین ضبط متن را با حروف لاتینی نیز ذکر کرده است.

شرح حال مؤلف*

هرمان آلفرد فرایهر فن گوتشمید^۱ اول ژوئن سال ۱۸۳۱ در نزدیکی درسدن به دنیا آمد. پدرش که در دستگاه حکومتی آن دیار اسم و رسمی داشت و از محترمین درسدن محسوب می شد در سال ۱۸۳۶ دیده از جهان فرو بست. بدین ترتیب پرورش پسر و دو خواهر او به عهده مادر افتاد، اما وی نیز در سال ۱۸۴۸ به سرای دیگر شتافت. آلفرد فن گوتشمید در درسدن به مدرسه رفت و در آنجا به خصوص از محضر درس کوشلی^۲ استفاده بسیار کرد و با هاینریش تراپچکه^۳ که چند سالی از او کوچک تر بود میثاق مودت بست. از همین ایام شخصیت بارز او به خوبی متجلی شد و او بالا استقلال به مطالعه و تحقیق پرداخت و از همین رهگذر مقدمات فضل کم نظیر و معلومات وسیع خود را در رشته هایی کاملاً متفاوت از یکدیگر و همچنین احاطه بی چون و چند به زبان های قدیم و جدید را فراهم آورد. او در این ایام مانند ادوار بعد زندگی همه وقت خود را صرف کتاب نمی کرد و به خاطر کتاب از دوستان یک رنگ نمی برید؛ شادی و سرزندگی را بسیار دوست داشت و بیش از هر چیز به طبیعت دل بسته بود. همواره روزهای خوشی را که در دوره کودکی در یکی از قریه های نزدیک درسدن به سر آورده بود در خاطر داشت و هر گاه از آن ایام سخن می رفت برق شادی در چشمانش می جست. به سال ۱۸۴۸ او که خود دانشمندی به شمار می آمد به دانشگاه لپزیگ رفت، اما در سال ۱۸۵۱ دانشگاه بن را بر آن ترجیح داد. می خواست زبان شناسی بخواند اما نه تنها تاریخ را در طرح مطالعات خود وارد کرد، بلکه ضمناً در

* این شرح حال ترجمه و تلخیصی است از:

F.Ruhl:Gutschmid (*Allgem. Deutsche Bibliographie*. Bd.49 , 1901)

1. Hermann Alfred Freiherr von Gutschmid.

2. Köchly

3. H. v. Treitschke

دروس فلسفه و سیاست نیز حاضر می‌شد و خطابه‌های مربوط به ادبیات زبان‌های آلمانی و فرانسوی را می‌شنید و از شکسپیر و تحقیقات مربوط به او نیز غافل نمی‌ماند. در لپزیگ هاویت^۱ و مومزن^۲ او را نخست تحت تأثیر خود قرار دادند. در بُن او به‌خصوص در کلاس درس ریچل^۳ و لاسن^۴ حاضر می‌شد، اما بیش از همه از محضر درس دالمان^۵ کسب فیض کرد و به او سر سپرد. تحت تأثیر او بود که گوتشمید توانست نظرات سیاسی خود را شکل خاصی بدهد و تثبیت کند. او نیز مانند اعضای دیگر خانواده خود اصولاً میانه‌رو و طرفدار حفظ وحدت بود، ولی باید دانست که این روش سیاسی با محیطی که در آن زندگی می‌کرد چندان توافق نداشت؛ از این پس تمایلات سیاسی او با برنامه حزبی که در آن روزگار به نام «گوتار» موسوم بود همراه شد.

پس از بازگشت به درسدن گوتشمید با پشتکار بسیار به مطالعات خود ادامه داد و با نوشتن اثر بزرگی در باره تقویم‌های مشرق‌زمین آغاز به کار کرد، اما چون کارهای دیگر و لازم‌تر در پیش بود هرگز این اثر و بعضی از آثار دیگر او در این دوره صورت اتمام نپذیرفت. در سال ۱۸۵۴ با نوشتن رساله‌ای^۶ درجه دکتری گرفت. این رساله بعدها با تعلیقاتش در مجله «فیلولوگوس»^۷ به چاپ رسید. چنان دقت و صحتی در این رساله به کار رفته است که حتی می‌توان گفت امروز پس از سالیان دراز نیز در آن تغییر عمده‌ای نمی‌توان داد. گوتشمید در این گیرودار ناگزیر شد از مسافرتی که در نظر داشت برای مدتی دراز به پاریس بکند تا در آن‌جا به تکمیل معلومات شرق‌شناسی خود بپردازد چشم بپوشد. بدین ترتیب در سال ۱۸۵۵ به لپزیگ رفت و به قصد تحریر رساله مخصوص استادی دانشگاه در آن‌جا مقیم شد. وی از زمان تحصیل در دانشگاه با بسیاری از همسالان خود که اهل دانش و تحقیق بودند دوستی پیدا کرده بود. اکنون دیگر او در حلقه گروهی از کوشاترین و مستعدترین جوانان وارد شده بود که از آن شمار امیل مولر^۸، موریتس بوش^۹ ترایچکه و سرانجام گوستاو فرای‌تاگ^{۱۰} را که از او قدری مسن‌تر بود می‌توان نام برد. رشته‌ای که گوتشمید در آن تحقیق می‌کرد باعث شد که او با مستشرق نامدار، فلایشر^{۱۱} نیز آشنایی پیدا کند. در این ایام

1. M. Haupt

2. Th. Mommsen

3. Ritschl

4. Lassen

5. Dahlmann

6. *De rerum Aegypticarum scriptoribus ante Alexandrum Magnum*

7. Philologus

8. E. Müller

9. M. Busch

10. G. Freytag

11. Fleischer

بود که گوتشمید عضویت مجمع سیاسی مشهوری را که «کیتسینگ»^۱ نامیده می شد پذیرفت. این واقعه به خصوص قابل ذکر است، زیرا سیاست نیز مانند علم یکی از محرکات درجه اول زندگی گوتشمید بود. او در آن زمان هر چند از پروسی ها نفرت داشت باز نجات آلمان را جز به دست آن ها میسر نمی دانست و با وجود تزییقات و مشکلاتی که در آن زمان برای اصحاب این نظر وجود داشت هرگز از اعتقاد خود پای پس نگذاشت. در سال ۱۸۵۷ یک بیماری طولانی باعث شد که او برای چند ماه به درسدن برود. در این جا بود که او با کونستانسه بکر^۲، دختر باستان شناس مشهور لیپزیگی عروسی کرد. در این دوران گوتشمید مدارک فراوان گرد آورد و کار بسیار کرد، اما حاصل مطالعات او در یک اثر مهم مدون نشد. در حلقه دوستان معدودش شهرت دانایی و تبحر او در علوم تاریخی و همچنین ذکاوت کم نظیرش از دیرباز پیچیده بود و چند مقاله انتقادی بسیار خوب که در آن دوران چاپ کرد دلیلی بود بر این که شهرت او بی جا نیست. اما در سال های ۱۸۵۷ و ۱۸۵۸ پس از دو اثری که منتشر کرد ناگهان توجه دانشمندان به او معطوف شد. او با همین دو اثر ثابت کرد که محققى طراز اول است.

بیلوسکی^۳ که در لمبرگ کتابدار بود پنداشت ضمن وقایع و اخباری که از لهستان دوره قرون وسطی در دست بود قطعات مهمی از اثر مفقود پومپه نیوس تروگوس را کشف کرده است. او این مدارک را تحت عنوان تاریخ پومپه نیوس تروگوس در سال ۱۸۵۳ منتشر ساخت. دانشمندان آلمانی نیز خوش باوری کردند و به علت آن که به محک زدن این نوشته ها به عرصه ای مربوط می شد که اهل اصطلاح و زبان کم تر در آن دخالت می کنند همه را به همین صورت پذیرفتند. گوتشمید با دو مقاله ای که نوشت همه را از سهو رهایی بخشید. او در این مقالات با موشکافی و تبحری حیرت انگیز و با استدلالی قاطع چنان مطلب را روشن کرد که بانگ اعتراض فوراً فرو نشست و آن کشف عظیم موهوم باز به هیچ مبدل گشت. آشکار شد که صرف نظر از جعل و تزویری که در قرن شانزدهم میلادی رخ داده بود آن وقایع نگاران نیز تنها از همان قسمت از منتخب یوستین استفاده کرده اند که امروز نیز در دست ماست. گوتشمید در این تحقیق بعضی نکته سنجی ها و تبعات دقیق و ظریف در بعیدترین و دور از ذهن ترین عرصه های علمی و همچنین در زمینه هایی که ظاهراً همه آن ها را از مسلمات و بدیهیات می شمردند وارد کرد که این نوشته ها را، صرف نظر از مطالبی که به طور مستقیم در

1. Kitzing

2. Constanze Becker

3. Bielowski

آن مورد بحث قرار گرفته، ارزشی دائمی بخشوده است. دومین اثری که در بالا بدان اشاره شد، در اثر حمله بی‌خردانه و غرورآمیز بونزن^۱ نوشته شد. گوتشمید آخرین مجلدات اثر بزرگ بونزن را به نام «مقام مصر در تاریخ جهان» در مجله‌ای به اختصار مورد بحث و نقد قرار داده بود و ضمن خرده‌گیری بر بعضی از نکات قول داده بود که دلایل خود را در فرصت دیگری ارائه دهد. گوتشمید همان طور که به ترایچکه نوشت بیش‌تر از آن‌که می‌بایست، در حق کتاب مدارا کرده بود، زیرا می‌خواست ملاحظه «این مرد لایق» را کرده باشد. بونزن بدون این‌که منتظر ارائه دلایل گوتشمید باشد در مقدمه جلد بعدی اثر خود به شدیدترین وجهی به این «جوانک گمنام» حمله برد و پنداشت که با نوشته خود او را بکلی نابود کرده است، اما به زودی درسی گرفت که به موجب آن دانست با غولی درآویخته است. گوتشمید در جواب خود با عنوان «مقالاتی در باب تاریخ مشرق قدیم» شهرت علمی بونزن را برای همیشه نابود کرد و مقام این نویسنده مورد اعزاز و احترام را تا حدود دروغزن گزافه‌گویی پایین آورد. بونزن دارای دانش و معلوماتی اساسی در زمینه کار خود بود، اما این صفت را نیز داشت که در موضوعاتی هم که اطلاعاتش سطحی بود باز لاف می‌زد. باید دانست که این نوشته فقط هجویه و ردیه نیست؛ در این کتاب تحقیقات دقیق دست اولی در باب مشرق باستان و همچنین دوره کلاسیک می‌توان سراغ کرد که در سراسر آن یک ذهن موشکاف منتقد، احاطه‌ای شگفت‌انگیز و همچنین نظری وسیع نسبت به وقایع تاریخی قدیم و جدید نمایان است. از آن زمان دیگر آوازه گوتشمید همه جا را فراگرفت. چند سال بعد کوشلی در مجمع زبان‌شناسان او را در بین هلهله حاضران ستاره قدر اولی شمرد که دشواری‌های یکی از تاریک‌ترین و صعب‌ترین شعب علم را برطرف می‌کند.

در آن روزگار فعالیت اصلی گوتشمید مصروف تاریخ قدیم مصر بود. مقالات عمیق و ممتع او امروز نیز هنوز رنگ کهنگی و فرسودگی نپذیرفته است. این مقالات اغلب تحقیقاتی است در باره تقویم که اصل آن از یونانی بوده و از طریق مصر به ما رسیده است. ملاحظاتی که گوتشمید در باره ترجمه آلمانی تاریخ مصر اثر شارپ^۲ منتشر کرد به خوبی نشان داد نویسنده تا چه پایه در علم تاریخ به دقایق وارد است. جای شگفت نیست که متخصصان تاریخ مصر بسیار کوشیده باشند تا این قدرت فکری غیرعادی را به طور منحصر به تحقیق در رشته تخصصی خود تشویق کنند، اما گوتشمید پس از قدری تردید و دودلی سرانجام از

1. Bunsen

2. Sharpe

قبول تقاضای آنان سر باز زد و تصمیم خود را چنین توجیه کرد که فرصت کافی برای مطالعه اساسی زبان قبطی که اقبالاً چندین سال وقت می‌خواهد و وقوف بدان نیز برای یک مصرشناس حرفه‌ای غیر قابل اجتناب است ندارد.

سال ۱۸۶۱ باز شاهد یک اثر بزرگ دیگر از گوتشمید بود در باره کشاورزی قبطی که ضمن آن ثابت کرد بقایای فرضی ادبیات بابل باستانی چیزی جز جعلیات دوره اعراب نیست.

این اثر نیز از همه امتیازات و خصوصیات آثار گذشته گوتشمید برخوردار بود، اما تبحر و فضل نویسنده را در یک عرصه جدید نیز ثابت و تأیید می‌کرد. بدین جهت در همین سال انجمن علوم ساکس گوتشمید را که سال‌های عمرش هنوز به سی نمی‌رسید به عضویت خود برگزید و از این رهگذر مقام علمی او را مورد تأیید و تمجید قرار داد.

گوتشمید گذشته از تاریخ قدیم مشرق در این دوران، سخت به مطالعه در اوضاع و احوال روم مشغول بود و محتملاً تحت تأثیر دوست خود لپسیوس^۱ به تحقیق در باره صدر مسیحیت و روایات و سنن قوم یهود نیز اشتغال ورزید. در این رشته جدید نیز او به مسائل و دقایقی روی آورد که شامل بسیاری از غوامض لاینحل و بعضاً مطرح نشده می‌گردید. حل این مشکلات، نظری جامع و وسیع می‌خواست. آثار مربوط به الحاق کتاب عزرا و اسامی پادشاهان تواریخ منحول حواریون همه در این باب است. همچنین قسمتی از تحقیقات گوتشمید در باره تاریخ یونان و گاه‌شماری در همین دوره اقامت در لیبزیگ پدید آمده است. گوتشمید در تمام این مدت هنوز به کار رساله مخصوص ورود به هیئت علمی دانشگاه خود پایان ن داده بود که در سال ۱۸۶۶ او را به عنوان استاد به کیل فراخواندند. در این جا مشغله درس و بحث و اداره سمینار او را تا حدی مانع از تألیف و تحقیق شد. گوتشمید تقریباً در سراسر عمر به برنامه‌ای که برای کار خود تعیین کرده بود پای بند ماند و به ندرت به کار دیگری پرداخت. تاریخ و عتیقات مشرق‌زمین، تاریخ قدیم یونان، تاریخ نویسی در یونان و روم مورد توجه خاص او بود و در ضمن نیز در درس عمومی به بحث و نقد آثار بعضی از مؤلفان رومی و یونانی عنایت می‌کرد که بعضی قسمت‌های آن در مجموعه مقالات او به چاپ رسیده است. تسلط تام و تمام و انتقادی گوتشمید در این مباحث مهم و مشکل، روشنی و احاطه‌ای که در این تحقیقات به چشم می‌خورد و تصریح و تأکید نکات مهم در این

1. Lipsius

نوشته‌ها، همه خواننده را قرین اعجاب می‌سازد، از این‌ها گذشته قلم‌گوشمید گرمی و حلاوت و ریزه‌کاری‌های خاصی داشت که گاهی خالی از زهرخندی ملیح هم نبود. بدین جهت و هم از آن‌رو که گوشمید به درددل و گرفتاری‌های خصوصی دانشجویان مستعد می‌رسید و در برخورد با آنان همواره گشاده‌رو بود، نزد گروهی از شاگردان پرحرارت و کوشنده دانشگاه کیل محبوبیت بسیار یافت.

گوشمید از نهضت‌های سیاسی که پس از مرگ فریدریش هفتم پدید آمد برکنار نماند، با وجود آن‌که در بدو امر با روش خاص سیاسی بیسمارک و اعوانش سخت مخالفت می‌ورزید، از سال ۱۸۶۴ به بعد یکباره از دعاوی پروس جانبداری کرد، زیرا می‌پنداشت فقط پروس دارای آن قدرت و همت است که برای آلمان کاری انجام دهد و خدمتی عرضه دارد. اما وضع صورت دیگری به خود گرفت. اهالی ساکس علیا راه و رسم زندگی شلسویک - هولشتاینی را خوش نداشتند و کسانی که دارای تحصیلات و عقاید تازه بودند آثار متعدد قرون وسطایی را که هنوز در این شاهزاده‌نشین به چشم می‌خورد به دیده تحقیر می‌نگریستند. گوشمید از این غروری که مرد عادی «متوسط‌القامه» را گرفته بود متنفر بود و چون طبعی تند و شوخ داشت بسیاری از نقاط ضعف محافل سیاسی مؤثر شهر کیل را به باد طعنه گرفت. او ضمناً دریافته بود که ریشه نزاقت و «آداب دانی» این محافل تنها خودخواهی است و بس. گوشمید در عقیده خود سخت پافشاری می‌کرد و برای اشاعه آن از هیچ اقدامی خودداری نمی‌ورزید تا جایی که نه تنها مواد و اطلاعات لازم را برای نوشتن مقالات سیاسی در اختیار تراپچکه می‌گذاشت، بلکه افکار و نظرات خود را نیز برای تحریر و تنظیم به او می‌گفت. البته این مخالفت با عقاید و افکار یک‌پارچه مردم و اکثریت بسیار زیاد همکارانش چندان مفید برای مقام و منزلت اجتماعی او نبود. با وجود این‌که گوشمید مردی بود اهل معاشرت و خوش‌مشراب و به عنوان معلمی دانشمند شهرت و حیثیت بسیار داشت، باز او را اغلب به بازی نمی‌گرفتند و حتی گاه علناً مورد بی‌اعتنایی نیز قرار می‌دادند. دیری نپایید که لیپسیوس دوست قدیم او به کیل فراخوانده شد و قرابت زمینه‌های تحقیقی باعث شد که رشته‌های مودت بین این دو دوست بیش از پیش استوار و محکم گردد. هر چند همان‌طور که ذکر شد مدت اقامت در کیل برای تألیف آثار مهم علمی و تحقیقی چندان مساعد نبود، باز گوشمید در همین مقتضیات نامساعد طرح‌های مقدماتی کار تحقیقی خود را در باره اوزیبوس و تجسّساتی در باره منابع پومپه‌ئیوس تروگوس نوشت که پس از مرگش انتشار یافت. از این‌ها گذشته کار نوشتن مقالات انتقادی و نقد کتب نیز در

این دوره دست‌کم از دوره اقامت او در لیبزیگ نداشت. باز در جوار همه این‌ها گوتشمید مقالات بسیاری در باره نوشته‌ها و آثار دیگران به چاپ رسانید که بعضاً در شمار مفصل‌ترین و رنج‌آورترین تحقیقات اوست.

وضع گوتشمید در کیل چنان بود که وقتی در سال ۱۸۷۳ دعوتی برای رفتن به کونیگسبرگ دریافت کرد بسیار خوشحال شد. درست است که در محل جدید اوضاع و احوال دیگری مسلط بود، اما باز گوتشمید خود را ناراحت‌تر و افسرده‌خاطرتر از مدت اقامت در کیل یافت. این شهر با روی خوش او را نپذیرفت و سطح معلومات دانشجویان نیز خیلی پایین‌تر از دانشجویان کیل بود.

گوتشمید در کونیگسبرگ تصحیح و تنقیح بقایای موجود کتاب اول وقایع اوزیوس را به اتمام رساند و منتشر کرد. اما اثر تازه او در این‌جا تحت عنوان «مقالات تازه‌ای در خصوص تاریخ قدیم مشرق‌زمین»^۱ شهرت و حیثیت او را از حدود مرزهای آلمان نیز فراتر برد. موضوع این مقالات انتقادی بود از وضع آشورشناسی در آلمان و اعلان جنگی شمرده می‌شد به دونکر^۲ و شرادر^۳. او در این اثر از نتیجه‌گیری‌های شتاب‌زده از پیشرفت‌های موقتی در خواندن خطوط میخی برای علم تاریخ و همچنین در اختیار عامه گذاردن نتایج متزلزل و قابل تأمل کشفیات جدید خرده گرفته بود. درست است که روی هم رفته این مقالات دارای جنبه‌های منفی است، اما مؤلف از گفته‌های خود نتیجه‌های مثبت نیز می‌گیرد، به هر تقدیر نمی‌توان منکر اهمیت بسیار و تأثیر درمان‌بخش این نوشته‌ها شد. هر گاه آشورشناسی امروز بر مبانی استواری تکیه دارد و ما از بیش از سی سال قبل در این عرصه به اطلاعات و معلومات قابل اطمینانی دست یافته‌ایم باید از حق نگذشت و سهمی را که این مقالات تند و عتاب‌آمیز در پیشرفت این شعبه از علم داشته نادیده نگرفت. این گوتشمید بود که به متبعین خط میخی هشدار داد تا شور و شوق بسیار خود را تعدیل کنند و آن را با درایت، حزم و انتقاد توأم نمایند.

در بهار سال ۱۸۷۶ گوتشمید کرسی استادی تاریخ خود را در کونیگسبرگ با کرسی استادی زبان در ینا تعویض کرد، دلیل این اقدام آن بود که در اشتراسبورگ مقام اول را به او پیشنهاد کرده بودند، اما به علت اعمال نفوذ مومزن، استاد دیگری به این سمت منصوب شده بود و کسی پروای کار او را نیز نداشت. گوتشمید می‌ترسید مبادا این قصد در میان باشد

1. *Neue Beiträge zur Geschichte des alten Orient*

2. Dunker

3. Schrader

که او را برای همه عمر در ناحیه‌ای در دورترین نقاط مرزی آلمان متوقف کنند. اما یک سالی که او در پنا در معیت روهده^۱ گذراند از شمار بهترین سال‌های زندگی او محسوب است؛ از نظر علمی آثاری که او در باره موسی خورن و آگاتانگوس در این دوره تألیف کرد آغاز عصر جدیدی در تحقیق آثار این مورخان محسوب می‌شود. در سال ۱۸۷۷ او باز به همراهی روهده دعوت دانشگاه توپینگن را پذیرفت. این بار دیگر به طور مداوم در توپینگن مقیم شد و از پذیرفتن دعوت دانشگاه‌های گوتینگن و اشتراسبورگ سر باز زد. روی هم رفته می‌توان گفت که در این دیار علیرغم بعضی ناسازگاری‌هایی که با محیط داشت باز گوتشمید از وضع خود و محیط دانشگاه خرسند بود. شاگردان، او را سخت دوست داشتند و دانشگاه نیز از داشتن چنین ستاره درخشانی که طلاب علم را از اقصی نقاط به سوی خود می‌کشید خیلی مغرور بود. گوتشمید نیز با وجود اختلاف عقیده‌ای که گاه و بیگاه با همکاران خود پیدا می‌کرد باز از محبت آنان برخوردار بود و از مصاحبتشان لذت می‌برد. اما باید یادآور شد که گوتشمید از اعتقادات سیاسی که در محیط کار او شایع بود دل خوش نداشت. محیط دانشگاهی شدیداً تحت تأثیر «حزب آلمان» بود و این حزب دیگر گوتشمید را که از نخستین هواداران بیسمارک بود نمی‌توانست یک دل و یک جهت از علاقه‌مندان خود محسوب کند. علت این بود که سیاست بیسمارک تغییر یافته بود و گرنه در ارکان اعتقادات و ایمان گوتشمید خللی راه نداشت. حتی در اوایل دهه هفتم این قرن او تا اندازه‌ای هم فعالیت سیاسی معتدلی داشت، اما از ۱۸۷۶ به بعد او به سیاست خارجی و داخلی صدراعظم به شدت بدبین شد و به‌خصوص از هنگامی که سیاست اقتصادی دیگری در پیش گرفته شد گوتشمید در صف مخالفان جدی او درآمد و همین امر باعث گردید که او از اغلب دوستان سابق خود بگسلد.

گوتشمید در توپینگن سرانجام به تدوین معلومات بی‌نظیر خود پرداخت و دست به تألیف آثار بزرگ‌تری زد. بدین ترتیب او برای دائرةالمعارف بریتانیا گذشته از چند مقاله کوچک، تاریخ ایران را از زمان اسکندر و همچنین تاریخ فنیقی‌ها را نوشت. از این دو اثر کتاب تاریخ ایران^۲ به صورت جداگانه در سال ۱۸۸۹ به طبع رسید و تاریخ فنیقی‌ها به صورت اصلی خود یعنی به زبان آلمانی در جلد دوم مجموعه نوشته‌های کوتاه گوتشمید چاپ شد. از این‌ها گذشته گوتشمید تاریخ مملکت‌الرها را برای فرهنگستان سنت پترزبورگ

1. Rohde

۲. همین کتاب که ترجمه آن از نظر خوانندگان خواهد گذشت. - م.

به رشته تحریر کشید. بر اثر همین تألیف علمی بود که این فرهنگستان نیز همچون فرهنگستان مونیخ او را به عضویت خود برگزید. از این‌ها گذشته سرآغاز (Prologe) اثر پومپه یئوس تروگوس را تنقیح و تصحیح کرد و آن را در تعلیقات کتاب یوستینیوس که به کوشش روهل منتشر شد به چاپ رساند. صرف‌نظر از این‌ها گوتشمید مطالعاتی مقدماتی برای تألیف آثاری دیگر انجام داد که بعضی از طرح‌های آن بعدها به چاپ رسید. گوتشمید در حالی که چشم و چراغ اهل تحقیق به شمار می‌رفت و آینده‌ای بس درخشان‌تر در پیش داشت در دوم مارس ۱۸۸۷ ناگهان بر اثر بیماری صعبی درگذشت.

گوتشمید قامتی متوسط داشت و مردی حساس، ظریف و چابک بود و واقعاً نمونه‌ی کاملی از اهالی ساکس به شمار می‌رفت. در تمام عمر به لهجه اهالی درسدن صحبت می‌کرد. مردی بود مؤدب، لایق، نکته‌سنج و در عین حال گشاده‌رو و اهل معاشرت، در صحبت‌ها همیشه شوخی و مزاح را از یاد نمی‌برد، حاضرالذهن بود و با وجود آن‌که قدری به بدبینی تمایل داشت باز با مردم می‌جوشید. حقیقتاً مردی ساده‌دل و صافی ضمیر بود. خصوصیت عمده اخلاقی او حقیقت‌دوستی بدون قید و شرطش بود؛ ظاهرسازی و مجامله را به شدت منفور می‌داشت، تقلب و نیرنگ را هر جا که بود به باد ریشخند و طعنه می‌گرفت و حتی از به کار بردن کلمات تلخ و تند نیز دریغ نمی‌ورزید. در معاشرت با مردم چندان سختگیر نبود. در عین این‌که مباحثه با مردم مطلع و صاحب‌نظر را بسیار دوست می‌داشت، گاه ساعت‌ها از وقت خود را به گفتگو با مردم عادی در باره مسائل کاملاً بی‌اهمیت و وقایع پیش پا افتاده صرف می‌کرد. به طبیعت دلبستگی داشت، اما چون نزدیک‌بین بود از زیبایی‌های آن چندان برخوردار نمی‌شد. گوتشمید در دوران زندگی خود خیلی کم سفر کرد و صرف‌نظر از یک مسافرت کوتاه به سویس هرگز از آلمان خارج نشد.

مقالات متفرق گوتشمید به اضافه چند نوشته چاپ نشده او در کتاب^۱ «نوشته‌های کوتاه» توسط روهل گرد آمده و ضمن پنج مجلد به چاپ رسیده است. در جلد پنجم این مجموعه فهرست کاملی از تألیفات گوتشمید مذکور است.

1. *Kleine Schriften*, Leipzig 1889-94.

مقدمه نولدکه

گوتشمید قصد داشت قسمتی از تاریخ ایران را از زمان اسکندر تا انقراض حکومت اشکانیان که برای دائرةالمعارف بریتانیا نوشته بود به زبان آلمانی هم منتشر سازد. محرک او در این امر آن بود که در ترجمه نوشته او به زبان انگلیسی سخت به اختصار کوشیده بودند. اما ناگهان مرگ او را دربرود (اول مارس سال ۱۸۸۷) و تحقیق اندیشه‌ای که در سر داشت به عهده تعویق افتاد. من برحسب ضرورت به برآوردن آرزوی او همت گماشتم. ولی ناگزیر بودم حتی المقدور عین نوشته او را به چاپ برسانم و از آن حد تجاوز نکنم. بنابراین امکان هر نوع دخالت و تغییری در آن متن مستفی بود؛ از آن گذشته به هیچ روی نمی‌خواستم در هر مقام با آوردن حاشیه‌ها تردید و یا اختلاف سلیقه خود را خاطر نشان سازم. فقط در موارد معدودی سهوها و اشتباهات جزئی را بدون یادآوری تصحیح کرده‌ام. پس شاید حق می‌بود که مثلاً به همین طریق عمل کنم و طبق نظر خود منطقه Vologesias را به شهر Vologesocerta اضافه کنم.^۱ تغییر مقیاس‌های طول و قیمت انگلستان (میل و لیره) به مقیاس‌های آلمانی (کیلومتر و مارک) دیگر از جمله بدیهیات به شمار می‌آید.

۱. توصیه می‌شود برای مزید فایده آنچه در صفحات آخر کتاب راجع به خدایان شاهان سلسله Tuschka آمده به مقاله: Aurel Stein. *Zoroastrian deities on Indo-Scythian coins* در شماره ماه اوت سال ۱۸۸۷ نشریه Oriental and Babylonian Records رجوع کنند. ستاین موضعی را ذکر می‌کند که در آن‌ها P* و یا احتمالاً تغییر جزئی آن روی سکه‌ها صدای «ش» هم می‌دهد. پس بالنتیجه در مقام ارتباط با صور شرقی باید به جای کانرکی (Kanerki) کانشکی (Kaneschki) و به جای کورانو (Korano) کوشانو (Koschano) قرائت شود و غیره. از آن گذشته یادآور می‌شود که او (o) گاه‌گاه در حکم ه (h) است. وی از روی این سکه‌ها به کشف ایزدانی ایرانی توفیق یافت که تا آن زمان شناخته نبودند.
* چنان که از جملات بعد برمی‌آید منظور نولدکه در این جا P یونانی است که صدای R می‌دهد. - م.

مؤلف، این سطور را مستقیماً برای طبع فراهم نساخته، بلکه مرادش ترجمه آن به زبان انگلیسی بوده است. بنابراین به طور قطع در نظر داشته از نظر اسلوب انشاء در آن تغییراتی اساسی بدهد. اما من جسارت چنین اقدامی را نداشتم، فقط گاه و بیگاه از نظر اسلوب با کمال احتیاط تغییراتی جزئی در متن وارد کرده‌ام. از سهوهای رسم الخطی که به موقع خود به آن‌ها عنایتی نکرده بودم در متن بیش از آنچه بتواند مورد قبول من باشد باقی مانده است. املای اسامی خارجی که برای استفاده خوانندگان انگلیسی‌زبان در نظر گرفته شده بود به صورتی که در زبان آلمانی مرسوم است تغییر داده شد. اما املای اسامی چینی را که از تلفظ درست آن‌ها به هیچ وجه اطلاعی ندارم به همان نحو که گویشمید نوشته بود اختیار کردم.

حال با وجود آن‌که خواننده این کتاب ممکن است در موارد متعدد به این نکته متوجه شود که مؤلف برای آخرین بار اثر خود را پیراسته نکرده است باز من اطمینان دارم این اثر دارای ارزشی زیاد و همیشگی است. این قضاوت تنها مربوط به فصول تاریک و پرابهام تاریخ اشکانیان و تاریخ شرق ایران در ارتباط با هندوستان نیست، بلکه اظهار درست او را هم در مورد تمجید از اسکندر و تأسیسات او شامل می‌گردد.

من سالیان دراز با متوفی همکاری نزدیک و فعال علمی داشته‌ام تا آن‌جا که حتی مفارقت ظاهری نیز هرگز مانع این مرادۀ علمی نگردید. به همین دلیل بارها شد که یکی از ما دو تن آراء و افکار دیگری را پذیرفتیم و دنبال کردیم. بدین ترتیب گویشمید در حاشیه نمره چهار (صفحه ۲۳) حدسی را که من چندین سال پیش بر حسب موقع اظهار کرده بودم و فعلاً بر آن عقیده نیستم و از آن هم دفاع نمی‌کنم ذکر کرده است. در مورد تطابق زیادی که در باره کیفیر بسوس (صفحه ۲۳) بین گفته گویشمید و تاریخ هخامنشیان تألیف خود من هست باید یادآور شوم که گویشمید قبل از تألیف این کتاب دستنویس اثر مرا خوانده بود. همچنین عقیده مشترک ما هر دو در باب سوختن کاخ‌های سلطنتی ایران بدو از طرف من اظهار گردیده است. اما من در این مقام به صراحت هر چه تمام‌تر علناً اعتراف می‌کنم که من بیش‌تر از خرمن دانش گویشمید خوشه‌چینی کرده‌ام. هر چند انتشار قسمت‌هایی از تاریخ ایران^۱ که من خود فراهم آورده‌ام با اثر مفصل‌تر و در بعضی از مواضع جامع‌تر گویشمید در یک جا کاری پسندیده نبود، مع‌هذا من بر این عقیده‌ام که با استفاده از این دو کتاب به موازات یکدیگر منافع بسیاری حاصل می‌شود.

1. Aufsätze zur persischen Geschichte. Leipzig, T.O. Weigel 1887.

با استفاده از این موقع یادآور می‌شوم که مجموعه‌ای از مقالات گوتشمید (که چند نوشته چاپ نشده نیز در آن میان یافته می‌شود) زیر نظر روهل (Rühl) به چاپ خواهد رسید. اما اکنون روشن نیست که چه مقدار از افاضات و دروس او جامه نشر خواهد پوشید. تردیدی نیست که آیندگان هم در برابر آثار گوتشمید سر تعظیم فرود خواهند آورد، اما فقط چندتن معدود که با او حشر و نشر داشتند می‌توانند بدانند که او تا چه حد پای‌بند انسانیت بود و تا کجا به کار تحقیق و تتبع دلبستگی داشت.^۱

استراسبورگ. اکتبر ۱۸۸۷

ت. نولدکه

۱. از این مقدمه یکی دو جمله که مختص چاپ آلمانی این کتاب بود حذف شد و همه جا شماره صفحات این ترجمه به جای شماره صفحات متن آلمانی ذکر گردید.

دوره مقدونی

پس از نبرد حیاتی و مهماتی «گوگمل»^۱ (اول اکتبر ۳۳۱ پیش از میلاد) اسکندر خود را شاه آسیا خواند.^۲ هر چند که یکی از سرداران شایسته پدرش فیلیپ به نام «پارمنیون»^۳ او را به حل اختلاف با داریوش ترغیب می‌کرد و هرگز چنین اندیشه‌ای به خود راه نداد و نخواست با واگذاری ساتراپ‌نشین‌های نواحی مرتفع در مشرق زاگرس که از نظر مقتضیات جغرافیایی و ملیت از ممالک واقع در مغرب کاملاً متمایز بودند به ایرانیان، باب مصالحه را با آنان بگشاید. دیری بر آن نگذشت و سوختن قصر سلطنتی تخت جمشید به همه آسیاییان نشان داد که حکومت هخامنشیان از بن بر افتاده است و سراسر آن به تصرف فاتح در خواهد آمد. هنگامی که «بسوس»^۴ به چنگ اسکندر افتاد، اسکندر برای آن‌که نشان بدهد جانشین قانونی هخامنشیان است دستور داد همان مجازات در حق او معمول شود که روزگاری داریوش اول با آن «فروریتش»^۵ و مدعیان سلطنت خود را کیفر داده بود. قرار شد گوش و بینی او را ببرند و بعد او را به همدان (اکباتان) ببرند تا در حضور اجتماع مادی‌ها و پارسیان به دار مجازات آویخته شود. زیرا «این بسوس دروغ می‌گفت، یعنی می‌گفت: من اردشیر شاه پارسه هستم». بعدها نیز پردیکاس^۶ نایب‌السلطنه از همین روش تبعیت کرد و چون آریاراتس^۷ که خود را در «کاپادوکیه» شاه خوانده بود به دست او اسیر شد دستور داد او را به اتفاق برجسته‌ترین طرفدارانش زبان ببرند و مصلوب کنند.

اکنون دیگر اسکندر از برکت سرعت عمل غیرقابل تقلید خود و اطمینان مطلق که به

1. Gaugamela

۲. پلوتارخ. شرح حال اسکندر قسمت ۳۴. این حقیقت که پلوتارخ در شرح حال اسکندر (قسمت سی و هفتم) در اظهار نظری که به پادشاه شدن اسکندر راجع است وقایع تخت جمشید را نیز مربوط می‌کند حاکی از آن نیست که روایت مخالفی در این باره وجود داشته است.

3. Parmenion

4. Bessus

5. Frawartis

6. Perdikkas

7. Ariarathes

سپاه مجهز مقدونیّه تحت اختیارش داشت و همچنین در اثر نظر صائب و رسایش در امور نظامی، طراحی درست نقشه‌های لشکر کشی و اجرای بی‌چون و چرای آن می‌توانست کار اشغال و تصرف سراسر ایران‌زمین را در حداقل وقت ممکن و عملی سازد. در حین تعقیب داریوش امر اشغال ماد به سرعت انجام گرفت. پس از مرگ آخرین پادشاه سلسله هخامنشی سعی اسکندر بیش‌تر مصروف آن شد که نواحی شرقی شاهنشاهی ایران را به نحوی اساسی وادار به انقیاد کند و تملک آن را برای مدتی مدید تأمین نماید. از سلسله جبال مرتفعی که همچون دیوار، کناره جنوبی دریای خزر را از سایر قسمت‌های ایران جدا می‌کند عبور کردند، سرزمین‌های ساحلی از طرف شخص فرمانروای جدید به قید سوگند مقید به اطاعت گردیدند و پس از آن خراسان و ماوراءالنهر در تمام جهات به تصرف درآمد. از باختر (بلخ) سراسر ناحیه سغد تا سیردریا (سیحون)، آخرین حد مرز شاهنشاهی ایران درنوردیده شد، بر روی رود نیز نبردی با سکاها^۱ درگرفت، زیرا می‌خواستند امنیت را در نواحی مرزی که برای روابط تجاری با داخل آسیا واجد کمال اهمیت بود برقرار کنند، از اقوام بدوی و چادرنشین ساکن صحرای مجاور زهرچشم بگیرند و قبایل تورانی را که با ایرانیان خصومت صلبی و بطنی داشتند مانع از تخریب اقدامات مسالمت‌آمیز فرهنگی ایرانیان گردند.

کمین‌گاه‌های کوهستانی «آریمازس»^۲ واقع در سغد و خورینس^۳ یا «سیسی میترس»^۴ در نواحی کوهستانی علیای آموی دریا و قبل از همه قلعه هندی «آئورنس»^۵ که غیرقابل تصرف قلمداد شده بود همه به دست این سردار مقدونی دلیر گشوده شد. اما مهم‌تر از فتوحات

۱. Scythen در این جا گویا نخستین اثر از ظهور قومی ترک‌نژاد در صحنه تاریخ به دست آمده باشد، زیرا از کارتاسیس Carthasis برادر پادشاه که طبق گفته کورتیوس (Curtius) در کتاب هفتم، بخش هفتم برسکاهای آن طرف سیر دریا فرمان می‌راند ممکن است مراد همان قارداشی ترکی، یعنی «برادرش» باشد که از لفظ «داش» می‌آید و «تاش» صورت قدیمی‌تر آن به‌شمار می‌رود. ناگفته نباید گذاشت که نولدکه مرا به این نکته متوجه ساخته است (رجوع کنید به: (Zenker, *Tuerkisch-Arabisch-Persisches Handwoerterbuch* P:420)

2. Arimazes

3. Chorienes

۴. Sisimithres این هر دو، نام شهر واحدی است. کلیه منابع فقط از دو قلعه که توسط اسکندر در این ناحیه محاصره شده است نام می‌برند. آنان که سیسی میترس را ذکر می‌کنند از خورینس اطلاعی ندارند و بالعکس؛ همچنین قسمت‌های اساسی روایت آریان در کتاب چهارم، قسمت بیست و یکم و روایت کورتیوس در کتاب هشتم، قسمت دوم از بند نوزده الی سی و سه، یعنی آن موضع که از مشارکت اکسپارتس (خشیه‌ارته) در تحویل و تسلیم، سخن به میان می‌رود با یکدیگر مطابقت دارد. انحرافات معدود را می‌توان معلول آن شمرد که روایات کورتیوس از نظر اعتبار به پای روایات آریان نمی‌رسد و محتاج به اصلاح و تصحیح است.

5. Aornos

نظامی مستقیم، تأثیرات اخلاقی شدیدی بود که از این نبردها به جای ماند و دامنه آن به نقاط دورتر نیز کشیده شد. شاهی که در سایر موارد همواره نرمی به کار می‌برد در قبال طاغیان و گردنکشان شدت عمل به خرج می‌دهد و آن‌ها را به شدیدترین و وحشتناک‌ترین وجوه مجازات می‌کند. اهالی آری یا^۱ (هرات) و شهرهای سرسختی که قیام و طغیان سغد از آن‌ها آغاز شد همه گرفتار چنین کیفرهای سختی گردیدند، همین که قیام و عصیان درهم شکست او دستور داد سراسر آن ناحیه را با خاک یکسان سازند و مردان آن سامان را از پای درآورند. از قرار تخمین باید بیش از یکصد و بیست هزار تن از اهالی سغد از این رهگذر معدوم شده باشند.

اسکندر نیز مانند قیصر هرگاه ایجاب می‌کرد از پیمان‌شکنی پروایی نداشت و به عنوان مثال باید مزدوران هندی را که از «ماساگا»^۲ دفاع کرده بودند یادآور شد. اسکندر به محض این‌که پای به هندوستان گذاشت فرمان قتل آنان را صادر کرد تا در قلب ملل و اقوام بیگانه ایجاد رعب و وحشت کند. تسلط هخامنشیان حتی در آن هنگام که در دوره قدرت خود بودند فقط تا حدود قبایل هندی این سوی رود سند گسترده شده بود. اما اسکندر از این رود گذشت و در داخل خود هند نفوذ کرد. لشکر کشی به این سرزمین دور دست عجایب تنها به خاطر کسب حیثیت و آبرو انجام گرفت و در وهله اول معلول و محصول خیال‌پردازی یونانیان بود. او می‌خواست تا رود گنگ و از آن فراتر تا اقیانوس و سرحدات دنیای مسکون^۳ پیش بتازد و مسلم است از این‌که قدرت فائده‌ای همچون ملت یونان او را مجبور می‌کرد از نقشه‌های جهانگشایی خود چشم‌پوشد و سعی خود را موقوف کارهای معقول کند و فقط برای تأمین اطمینان از سرحدات سند و تملک مصب‌های آن رود که از نظر ارتباط جهانی برای این دولت جدیدالتأسیس دارای کمال اهمیت است بکوشد، سخت ناراضی و آزردده خاطر بود.

۱. Aria) Areia و به زبان فرس باستان هرئوبه (Haraiva) ناحیه‌ای از شاهنشاهی باستانی ایران که در حدود هرات و اطراف آن واقع بود؛ اسم این ناحیه از اسم رود Areios (هریرود) گرفته شده است. - م.
 ۲. Massaga دیودور کتاب هفدهم، قسمت هشتماد و چهارم. این‌که روایت رسمی مقدونی که آریان (Arrian) در کتاب چهارم، قسمت بیست و هفتم از آن پیروی می‌کند هیچ از این موضوع ذکری به میان نمی‌آورد، جای تعجب نیست درست همان‌طور که مورخان دوره قیصر راجع به عهدشکنی او با اوزی پستی‌ها (Usipeter) و تنک‌تری‌ها (Tencterer) سکوت اختیار کرده‌اند.

۳. به هر تقدیر او فواصل را خیلی کم‌تر از آنچه در واقع بود تصور می‌کرد. در آن روزگار هند را فقط از طریق کتاب کتزیاس (Ktesias) می‌شناختند و در این کتاب هم در باب جغرافی حقیقی این کشور مطالبی که هست در حکم هیچ است.

اسکندر کاری کرده بود که حکومت جدید در دیده ملل آریایی جنبه قطعی و پایدار به خود گرفته صورت قانونی یافته بود. او به نیروی لشکریان خود مرزهای شاهنشاهی ایران را درنوردیده همه جا را شخصاً تسخیر کرده بود و حال برای گرفتن نتیجه ناگزیر بود به «گدروزیه»^۱ و «کرمان» لشکرکشی کند تا بتواند به ممالک غربی که قبلاً تصرف شده بود دسترسی یابد. به تردید می‌توان گفت که اگر اسکندر قبلاً به مضایق و مصائبی که در این بیابان سوزان سر راهش بود وقوف می‌داشت باز از آن راه باز می‌گشت. اسکندر حتی ربع سپاهیانی را که از هند به همراه برداشته بود به سلامت به یونان بازنگرداند، چنانکه به حق بازگشت او را می‌توان با بازگشت ناپلئون از روسیه قیاس کرد. نتیجه و حاصل جمع این لشکرکشی‌های عظیم بعضی از اقداماتی بود که اسکندر توانست ضمن آن مهم‌ترین قبایل کوه‌نشین را که به هنگام ضعف و فتور هخامنشیان در قلب آن شاهنشاهی خود را منتزع ساخته و همچون پاره‌ای از کردان (آن روز) سرگردنه‌ها باج می‌گرفتند و به علت نداشتن تربیت و داشتن طبع تجاوزگر خود دشمن ایرانیان به شمار می‌رفتند قلع و قمع کند. بدین طریق اسکندر بر اوکسی‌ها^۲ و ماردی‌ها^۳ در فارس و قومی به همین نام در کرانه‌های جنوبی بحر خزر استیلا یافت و سرانجام کارِ کوسی‌ها^۴ را که در بحبوحه زمستان در ظرف چهل روز از پای در آمدند یکسره ساخت؛ قلاع و استحکاماتی که در صعب‌العبورترین مواضع برپا گردید اطاعت و انقیاد قبیله متجاوززی را که به اجبار خانه‌به‌دوشی را ترک گفته و فلاحت پیشه کرده بود در آینده تضمین کرد.^۵

این پیروزی‌های عظیم فقط با انتقال لاینقطع قوا از اروپا به این نواحی ممکن بود عملی و میسر گردد و از آن گذشته در ممالکی که مفتوح و مسخر شده بود می‌بایست نیروی اشغالی معظمی را مستقر کرد.

۱. Gedrosien در حدود مکران و بلوچستان فعلی. - م.

۲. Uxier (هوخشه) قومی جنگجو و پرخاشگر بوده‌اند در ناحیه شمالی ایالت شوش. دیودور و پلی‌نیوس و استرابون و آریان از این قوم نام برده‌اند. - م.

3. Marder

۴. Kussaer و یا Kossaeer در اعصار قدیم قومی متجاوز در ناحیه شمال شوش بودند. غالباً پادشاهان ایران برای آن‌که از شر این قوم در امان باشند باجی به آن‌ها می‌پرداختند. برای نخستین بار اسکندر در زمستان سال ۳۲۴-۳۲۳ قبل از مسیح این قوم را وادار به اطاعت کرد و از آن پس یونانی‌ها تمام ناحیه شوش را «کوسیا» نامیدند. - م.

۵. رجوع کنید به کتاب هندوستان اثر آریان (Arrian)، قسمت چهارم بند هشتم.

اسکندر برای این که به نتایج عملیات و اقدامات خود استحکام و دوام بخشد شبکه عظیمی از شهرهای جدید التاسیس به وجود آورد که قوای نظامی مقدونیه و یونان در آنجا مستقر گردید. بدین ترتیب بیش از هفتاد شهر جدید به فرمان اسکندر پایه گذاری شد.^۱ هرگاه نظری به چهل شهری که با اطمینان بیش تر می توانیم وجود آنها را اثبات کنیم بیفکنیم^۲ می بینیم که از بین آنها در ناحیه ماد، در حوالی سرزمین کوسی ها و در کرمان فقط دو شهر هست که به اسم و رسم شناخته شده اند. هر چند که به وضوح تمام ذکر کرده اند که در دو ناحیه اول تعداد بیش تری از این شهرها وجود داشته است. از این گفته ظاهراً نمی توان نتیجه گرفت که این دو ناحیه دارای اهمیت زیادتری بوده اند، بلکه باید گفت که مشرق ایران بیش تر مورد توجه و عنایت بوده است. حداقل بیست و شش شهر در مناطق آری یا (هرات)، پاروپانیزاد^۳، باختر، سغد، هند و سرزمین اوریت ها^۴ به چشم می خورد؛ تنها هشت شهر^۵ از این شهرها در باختر و سغد واقع بوده است. در باب ترکیب موقوف ها و تعداد آنها در باره اسکندریه واقع در دامنه جبال هندوکش قدری خبر مشروح تر در دست داریم. متأسفانه از منبعی که در این باره بحث می کند در یکی از دو گزارشی که به دست ما رسیده به طور مبهم و غیر دقیق نقل قول گردیده: دیودور^۶ ذکر می کند که در اسکندریه و یک یا چند شهر دیگر که از آن به فاصله یک روز مسافت اند هفت هزار تن بربر و سه هزار تن از عمله و مزدوران ساکن شدند.

کورتیوس با دقت و صحت بیش تر هفت هزار تن از سربازان قدیمی مقدونی و تعدادی از مزد بگیران بیکار را ذکر می کند. به هر حال از قرار بین این کوچندگان اولیه شهر اسکندریه تعداد یونانیان بسیار بوده است، زیرا در یکی از نوشته های هندی مربوط به قرن چهارم

۱. پلوتارخ در شرح حال اسکندر، کتاب اول، قسمت پنجم، صفحه ۳۲۸.

۲. رجوع کنید به فهرست دقیقی که درویزن (Droysen) در کتاب تاریخ هلنیسم *Geschichte des Hellenismus* جلد سوم، قسمت دوم؛ صفحه ۱۸۷ و صفحات بعد به دست داده است. (چاپ دوم)

۳. Paropanisadenland جغرافیایونیسان قدیم از این اسم ناحیه هندوکش را مراد کرده اند. در دوره سلوکی ها Paropanisadae به ساتراپ نشینی اطلاق می شد که هر دو دامنه این رشته جبال را دربر می گرفت و Ortaspāna (کابل) حاکم نشین آن بود. - م.

۴. Orietenland - محلی واقع در بلوچستان فعلی. - م.

۵. استرابون، کتاب یازدهم، صفحه ۵۱۷، یوستین در کتاب دوازدهم. قسمت پنجم، بند شانزدهم، می گوید: اسکندریه واقع در کنار سیردریا و دوازده شهر دیگر؛ محتمل است که به هنگام تحریر XII را با VII اشتباه کرده باشد.

مسیحی این شهر به نام «آلسادا»^۱ که اسم قدیمی یونانی آن است مذکور گردیده است. از اسکندریه واقع در کنار سیردریا (سیحون) نیز این اطلاع در دست است که قسمتی از ساکنین اولیه آن را قیام کنندگان سغدی تشکیل می دادند که اسکندر شهرهایشان را ویران ساخته و آن‌ها را بدان ناحیه کوچ داده بود. تأسیس شهرها و کوچ دادن مردم از آسیا به اروپا و از اروپا به آسیا از جمله آخرین اقدامات اسکندر محسوب می شود. مراد او نیز از این اقدامات آن بود که ساکنین همه آن امپراتوری وسیع را درهم آمیزد و از آنان قومی واحد پدید آورد. جمعیت مقدونیه به تنهایی احتیاج شدید اسکندر را به نیروی انسانی که در اثر کشورگشایی پدید آمده بود برطرف نمی کرد. به این دلیل در ساتراپ نشین های شرقی، یعنی در باختر و سغد تعداد کثیری یونانی متوطن شدند. در نتیجه هم فاتح با آن بعد مسافت از آنان فراغ خاطر یافت و هم منافع خاص یونانی ها با علائق اسکندر هماهنگ شد و این همان سیاست است که از برکت آن رومی ها توانستند از مستعمرات لاتینی خود برای مطیع و منقاد نگاه داشتن مللی که تازه مقهور شده بودند استفاده کنند. اما می توان گفت که با وجود اختلاف و تضادی که بین یونانیان و مقدونیان موجود بود، یونانی ها در چنین وضعی بیش تر اختلاف موجود را احساس می کردند، زیرا در واقع این ها در حکم تبعیدی های پادشاه بزرگ جدید به شمار می آمدند و از همان بدو امر نقطه اختلافی بین آن‌ها و سایر قسمت های امپراتوری منعقد شده بود.

اسکندر بابل را پایتخت خود قرار داد. این شهر مرکز امپراتوری بزرگی محسوب می شد که ایران و ممالک غربی را در آن واحد دربر می گرفت و از آن گذشته هم برای مواصلات با سایر قسمت های جهان مناسب و هم این کار با سنن و رسوم دودمان هایی که قبلاً در این سرزمین ها حکومت کرده بودند وفق می داد. ترتیب ساتراپ نشین سلسله هخامنشی همچنان حفظ شد. به طور استثناء اسکندر فقط در هندوستان به پادشاهان اجازه فرمانروایی داد.^۲ ساتراپ نشین های علیای تحت سلطه اسکندر ظاهراً چهارده تا بوده اند: پارسه،

1. Alasadda

۲. هرگاه «اکسیارتس» Oxyartes (خشیه ارته. - م.) برحسب اوضاع و احوال شاه نامیده می شود باید آن را معلول عدم دقت دانست و هنگامی که دکسیپوس Dexippos ذکر می کند که اسکندر به اروپوس Oropius (یکی از ساتراپ های ناحیه شوش در دوران فرمانروایی اسکندر بوده است. - م.) لقب Sogdiana basileia داده است باید گفت که شاید این اسم عنوان رسمی این ناحیه بوده است و از آن نباید چنین نتیجه گرفت که فرمانروای این ناحیه پادشاه بوده است. از آن گذشته در این موضع باید لفظ «سغد» را با در نظر گرفتن ترتیب جغرافیایی تصحیح کرد، زیرا از سغد قبلاً نام به میان آمده است. همچنین Koinos باید به جای Xoinos قرائت شود. رجوع کنید به یوستین، کتاب سیزدهم، فصل چهارم، بند چهاردهم، اروپوس خلف Abulites بوده است.

پراتکین^۱، کرمان، ماد، طبرستان^۲ (با سرزمین ماردی‌ها)، پارت (با گرگان)^۳، باختر، آری‌یا (هرات) بازرنگ^۴، گدروزیه (با سرزمین اوریت‌ها)^۵ - محتمل است که این ساتراپ‌نشین بدو^۶ از طرف اسکندر تأسیس و بعد به آراخوزیه^۶ ضمیمه شده باشد - آراخوزیه، پاروپانیزاد - که ساکنین آن در اواخر دوره هخامنشیان بکلی خود را مستقل ساخته بودند و برای اولین بار توسط اسکندر زیر سلطه^۷ یک نفر ساتراپ قرار گرفتند -، هندوستان این سوی سند^۷ و هندوستان آن سوی سند از سر حد بلخ گرفته تا مصب آسه‌سین^۸. سرزمین سفلائی رود سند از همان جا تا ساحل دریا. (هر سه ساتراپ‌نشین از طرف اسکندر تأسیس شد) فقط در سه ناحیه از این نواحی بود که ترتیب ساتراپ‌نشینی زمان داریوش مورد موافقت اسکندر قرار گرفت: در دو ایالت پراتکین و طبرستان بدان علت که راندن آن‌ها از این نواحی کوهستانی بدون اتلاف وقت بسیار ممکن نبود و در آری‌یا (هرات) از آن سبب که در این صورت ارتباط بسوس با ساتی‌برزن^۹ گسسته می‌شد. در این هر سه مورد وضع موجود مورد تأیید قرار گرفت تا بدان وسیله دست حکام قبلی از کارها کوتاه گردد. در مورد انتصابات جدید، اسکندر بیش‌تر ایرانیان را به کار می‌گماشت. از همه ساتراپ‌نشین‌ها تنها آراخوزیه (رخج) که قبلاً زیر سلطه^{۱۰} برزن‌تس^{۱۰} طاغی بود و نواحی جدید گدروزیه و سه ایالت هندوستان از همان ابتدای امر دارای ساتراپ‌های مقدونی شدند و این کار بهترین تمهید بود تا مغلوبین را به حکومت جدید عادت بدهد. اما در تغییر و تبدیل‌های بعدی اغلب، مقدونی‌ها جای ایرانیان را گرفتند. به هنگام مرگ اسکندر دیگر تنها سه ساتراپ‌نشین را در تملک ایرانیان می‌بینیم، یعنی ناحیه^{۱۱} ماد (که آن طور که حوادث بعدی نشان می‌دهد راندن

۱. Paraetacene یا Paraitakene ناحیه‌ای بوده در حدود بختیاری فعلی. احتمال می‌رود که همان فریدن امروزی واقع در ناحیه^{۱۱} بختیاری باشد. رجوع شود به تاریخ ایران تألیف فردیناندیوستی، صفحه ۴۳۸ در اصول فقه‌اللغه^{۱۱} ایرانی، جلد دوم. - م.

2. Tapurien

۳. Hyrkanien (هرکانه) گرگان فعلی بوده است. - م.

۴. Drangiana یا Zaranga با سیستان فعلی قابل تطبیق است. - م.

۵. Orietenland با مکران و بلوچستان فعلی قابل تطبیق است. - م.

۶. Arachosien همان رخج است و با حدود ایالت قندهار فعلی تطبیق می‌کند. - م.

۷. وجود این ساتراپ‌نشین مورد تردید قرار گرفته است، زیرا آریان در کتاب چهارم، فصل بیست و دوم، بند پنجم، کابل رود (Kophen) را مرز ساتراپ‌نشین کابل (Paropanisad) قلمداد می‌کند؛ اما در آن جا مراد سرحد جنوبی نیست، بلکه مقصود جناح علیای کابل‌رود است که حد شرقی آن دیار محسوب می‌شود.

فرمانروایش به نام آتورپات از آن ناحیه چندان کار سهلی نبوده، پارت و ناحیه پاروپانیزاد (که پدر زن اسکندر حکومت آن جا را داشت)؛ اما عکس این صورت، یعنی این که یک نفر ایرانی جای یک فرد مقدونی را گرفته باشد هرگز صورت وقوع نیافته و ما حتی یک نمونه هم از آن در دست نداریم. پس بنابراین می توان به قطع و یقین گفت که نقشه اسکندر آن بوده که به تدریج و اندک اندک همه ساتراپ نشین ها را به دست مقدونیان بسپارد. برخلاف گذشته به مقدار معتنا بهی از قدرت ساتراپ ها کاسته شد. در پارت، آری یا (هرات) و ناحیه پاروپانیزاد، از همان ابتدای کار ناظری مقدونی الاصل که فرمانروای قوای مسلح بود در جوار ساتراپ به کار مشغول بود، اما هر چند این امر همیشه در جای دیگر عمومیت نداشت که فرماندهی قوا بین افراد متعددی منقسم باشد، باز ظاهر آن است که در همه جا فرماندهی قوای جنگی در دست فردی به جز ساتراپ بوده است. در زمان فرمانروایی ایرانیان، ساتراپ ها حق نگهداری سربازان مزدور و ضرب سکه را نیز داشته اند. اما در دوره اسکندر این حق نیز از آنان سلب شد. از آن گذشته رسیدگی به امور مالی نیز از جمله وظایف ساتراپ ها حذف گردید و به اعضای مورد نظر سپرده شد؛ در سرزمین های غربی که ما در باره آن ها حداقل اطلاعات مورد نیاز را در دست داریم، اختیار افزودن باج در چندین ساتراپ نشین از طرف اسکندر به فرد واحدی تفویض می گردید و ما بدون استثناء مقدونیان را شاغل این مقام مهم می بینیم در آغاز امر حدود اختیارات اعضای مختلف حکومتی خیلی مشخص نبود. به هر حال هنگامی که نقاط ضعف دوران انتقالی حکومت به خوبی آشکار گردید نظم و نسق بیش تری در امور مالیه این امپراتوری بزرگ برقرار گردید. وقتی که مرگ اسکندر را دربرود در خزانه مملکت پنجاه هزار تالان نقدینه بود^۱ و میزان خرج دریافتی سالانه به سی هزار تالان^۲ بالغ می گردید.

این امر بیش از همه حائز اهمیت بود که ذخایر مشرق زمین دیگر به تبعیت از آداب و رسوم این ناحیه عاطل و مدفون نماند، بلکه این ذخایر به دست مردمی افتاد که به استعانت آن به اقدامات وسیع و خطیری که برای تأمین برقراری مواصلات و ارتباطات جهانی دارای اهم فواید بودند دست زدند. از این قبیل اند: تحقیق و مطالعه در باره مسیر و مصب رود سند توسط بحریه اسکندر، سفر دریایی نثارک^۳ که بر اثر آن رابطه بحری بین سند و فرات کشف

۱. گوتمید این مبلغ را به دویست و سی میلیون مارک پول رایج زمان خود تخمین زده است. - م.

۲. در حدود یکصد و سی و هشت میلیون مارک پول رایج زمان مؤلف. - م.

۳. Nearch امیرالبحر اسکندر کبیر. - م.